

همین چند روز پیش، «یولیا واسیلی اونا» پرستار بچه‌هایم را به اتاقم دعوت کردم تا با او تسویه حساب کنم. به او گفتم: بنشینید «یولیا واسیلی اونا»! می‌دانم که دستتان خالی است اما رودربایستی دارید و آن را به زبان نمی‌آورید. ببینید، ما توافق کردیم

شما دو ماه برای من کار کردید. - دو ماه و پنج روز - دقیقاً دو ماه، من یادداشت کرده‌ام. که می‌شود شصت روبل. البته باید نه تا یکشنبه از آن کسر کرد. همان طور که می‌دانید یکشنبه‌ها

می‌گذاریم کنار. «کولیا» چهار روز مریض بود و آن روزها از او مراقبت نکردید و فقط مواظب «وانیا» بودید، فقط «وانیا» و دیگر این که سه روز هم شما دندان



بی عرضه

اثر آنتوان چخوف

ترجمه: سروش

که ماهی سی روبل به شما بدهم این طور نیست؟ - چهل روبل. - نه من یادداشت کرده‌ام، من همیشه به پرستار بچه‌هایم سی روبل می‌دهم. حالا به من توجه کنید.

مواظب «کولیا» نبودید و برای قدم زدن بیرون می‌رفتید. سه تعطیلی... «یولیا واسیلی اونا» از خجالت سرخ شده بود و داشت با چین‌های لباسش بازی می‌کرد ولی صدایش در نمی‌آمد. - سه تعطیلی، پس ما دوازده روبل را

درد داشتید و همسرم به شما اجازه داد بعد از شام دور از بچه‌ها باشید. دوازده و هفت می‌شود نوزده. تفریق کنید. آن مرخصی‌ها؛ آهان، چهل و یک روبل، درست است؟ چشم چپ «یولیا واسیلی اونا» قرمز و پر از اشک شده بود. چانه‌اش می‌لرزید. شروع کرد به سرفه کردن‌های عصبی. دماغش را

پاک کرد و چیزی نگفت.

- و بعد، نزدیک سال نو شما یک فنجان و نعلبکی شکستید. دو روبل کسر کنید.

فنجان قدیمی تر از این حرفها بود، ارثیه بود، اما کاری به این موضوع نداریم. قرار است به همه حسابها رسیدگی کنیم.

موارد دیگر: بخاطر بی‌مبالاتی شما، «کولیا» از یک درخت بالا رفت و کتتش را پاره کرد. ۱۰ تا کسر کنید. همچنین بی‌توجهیتان باعث شد که کلفت خانه با کفش‌های «وانیا» فرار کند؛ شما می‌بایست چشم‌هایتان را خوب باز می‌کردید. برای این کار مواجب خوبی می‌گیرید.

پس پنج تا دیگر کم می‌کنیم.

در دهم ژانویه ۱۰ روبل از من گرفتید.

«یولیا واسیلی اونا» نجواکنان گفت: من نگرفتم.

- اما من یادداشت کرده‌ام.

- خیلی خوب شما، شاید ...

- از چهل و یک، بیست و هفت تا برداریم، چهارده تا باقی می‌ماند.

چشم‌هایش پر از اشک شده بود و بینی ظریف و زیبایش از عرق می‌درخشید. طفلک بیچاره!

- من فقط مقدار کمی گرفتم.

در حالی که صدایش می‌لرزید ادامه داد: من تنها سه روبل از همسران پول گرفتم. ... نه بیشتر.

- دیدی حالا چطور شد؟ من اصلاً آن را از قلم انداخته بودم. سه تا از چهارده تا به کنار، می‌کنه به عبارتی یازده تا، این هم پول شما سه تا، سه تا، سه تا ... یکی و یکی.

- یازده روبل به او دادم با انگشتان لرزان

آن را گرفت و توی جیبش ریخت.

- به آهستگی گفت: سپاسگزارم!

- جا خوردم، در حالی که سخت عصبانی شده بودم شروع کردم به قدم زدن در طول و عرض اتاق.

- پرسیدم: چرا گفתי سپاسگزارم؟

- به خاطر پول.

- یعنی تو متوجه نشدی دارم سرت کلاه می‌گذارم؟ دارم پولت را می‌خورم؟ تنها چیزی می‌توانی بگویی این است که سپاسگزارم؟

- در جاهای دیگر همین مقدار هم ندادند.

- آن‌ها به شما چیزی ندادند! خیلی خوب، تعجب هم ندارد. من داشتم به شما کلک می‌زدم، یک کلک کثیف حالا من به شما هشتاد روبل می‌دهم. همشان این جا توی پاکت برای شما مرتب چیده شده.

ممکن است کسی این قدر نادان باشد؟ چرا اعتراض نکردید؟ چرا صدایتان در نیامد؟

ممکن است کسی توی دنیا این قدر ضعیف باشد؟

لبخند تلخی به من زد که یعنی بله، ممکن است.

بخاطر بازی بی‌رحمانه‌ای که با او کردم عذر خواستم و هشتاد روبلی را که برایش خیلی غیرمنتظره بود پرداختم.

برای بار دوم چند مرتبه مثل همیشه با ترس، گفت: سپاسگزارم!

پس از رفتنش مبهوت ماندم و با خود فکر کردم در چنین دنیایی چقدر راحت می‌شود زورگو بود.

بعضی آدم‌ها

هر جا که می‌روند، شادی می‌آفرینند

بعضی دیگر، هر وقت که از جایی می‌روند.

«اسکار وایلد»

*

موفقیت و شادی شما در خود شماست.

تصمیم بگیرید شادی و لذت خود را حفظ

کنید، آن‌گاه در برابر مشکلات، شکست ناپذیر می‌شوید.

«ملن کر»

*

فردی می‌گفت: «اگر در اتومبیلی سوار

شوید و ندانید که کجا می‌خواهید بروید،

هرگز به جایی نخواهید رسید.» اگر هدفی

نداشته باشیم، چگونه می‌توانیم به چیزی

دست یابیم.

انجام موفقیت آمیز هدف‌های کوتاه مدت

باعث می‌شود تا از توانایی‌های خود برای

تحقق بخشیدن به امور مطمئن شویم و ادامه

این روند، ما را ناگزیر به تحقق هدف‌های

بلندمدت خواهد کرد.

• سه هدف کوتاه مدت را در نظر بگیرید.

• هدف‌های خود را به صورت واقعی در

آورد و آنها را یادداشت کنید.

• برای خود محدودیت زمانی قابل شوید.

(محدودیت زمانی می‌تواند انگیزه بزرگی

باشد.)

• زمانی که به هدف رسیدید، به خودتان

جایزه‌ای واقعی بدهید.

در این صورت خود را نابغه احساس می‌کنید.

لیندا فیلد (شصت گام تا خوشبختی)